

دقایقی با «دختر خورشید» منیره یوسف زاده



محمد عالم افتخار

در شب‌اروزی که بنابر عرایض در هفته قبل؛ با رسانه های مجازی تماس نداشتیم؛ همسو با تقرر پُر از اما و اگر محترمه منیره یوسفزاده به یکی از معاونت های وزارت دفاع؛ سردبیر گرامی ویبسایت (جاودان) این مقاله سه سال قبل بنده را از آرشیف بالا آورده و در ستون ویژه باز نشر فرموده بودند. کاری بدینگونه در کنشگری های اطلاع رسانی و ژورنالیستی و روشنگری و آگاهی بخشی؛ نه فقط منحصر به فرد نیست بلکه در میدیای دنیای پیشرفته تر حداقل به گونه لینگ دادن «مطالب مربوط» چندین و چندین سال قبل؛ به خواننده امکان میدهند که در مورد بهتر و بیشتر تتبع کند و دقیق تر وارد کان و کیف و ژرفا و پهنای موضوع گردد. ولی در رسانه های مربوط افغانستانی ها چنین سنت و عملکردی؛ نادراً وجود دارد. یک احتمال آن است که این رسانه ها دامنه امکانات محدود سخت افزاری و نرم افزاری و نیز کارکنان ناکافی مسلکی دارند ولی یک احتمال هم میتواند رسوبات فرهنگی باشد که بر اساس آن اشاره دو باره به مقاله و اثری امتیاز مثبت یا منفی به صاحب آن تلقی شود و عدم برداشت و پسند کس و کسان را در حد زونگ زونگ و بنگ بنگ برانگیزد. (منظور چیز هایی غیر از انتقاد است.) به هر حال ضمن قدردانی بایسته از مدیریت جاودان؛ از شر و شور شبکه های اجتماعی و برخی پایگاه ها و آژانس های اطلاع رسانی گویا سنگین و وزین و دقیق و بیطرف؛ که در مورد شماری ناچیز از زنان و دختران اخیراً ارتقا داده شده به مقامات معین دولتی؛ راه اندازی کرده اند؛ مراتب نگرانی و انزجار شدید خویش را ابراز میدارم.

واقعیت های محدود و معینی که امثال حبیب الله احمدزی «یار غار» و مشاور ارشد و خاص «مغز متفکر دوم دنیا» از آن سخن میگویند؛ کمابیش عقل پذیر است ولی چنین چیز ها حتی در اقدس الاقداس اسلامی و یهودی و مسیحی و بهایی... به ویژه در دربار خادم های «حرمین شریفین!!» هم نمیتواند کاملاً مردود پنداشته شود. وانگهی در دربار بن بست کرده کابل و قبلاً متهم پذیرفته شده اول در همه انحنای فساد با حلقات فعال مایشایی که دارد؛ چه جای عجب باشد؟

البته به نظر بنده همه چیز به فحشا و کامگیری و کامطلبی جنسی خلاصه نمیشود این مقرری ها اهداف پیچیده سیاسی، روانی، حیثیتی... دارد (مانند نشان دادن نتایج ملموس از برنامه پروموت) و نیز جزء

پروپاگندای انتخاباتی است هم در تقابل با تلاش های صلح با طالبان است و هم به منفعت ادعا های ایدئولوژیک طالبانی؛ و سرکوبی و خانه نشین کردن مجدد زنان دانا و توانا و ارزنده و با شرف و باعفت افغانستان.

ته بنای فرهنگ از کودکی خانوادگی و از جامعه در ضمیر ناخودآگاه کسان حک شده؛ در زنان و دختران افغانستان نسبت به بسی از جای های دیگر جهان مقاوم تر است و فکر میکنم این درجه مقاومت در سایر دوشیزگان و زنان مورد اتهام ما؛ هرگز از مورد محترمه شکریه بارکزی و محترمه فرخنده زهرا نادری کمتر نبوده و نخواهد بود که اخیرا به طرز پرسش برانگیزی دخیل ماجرا شده و تیلی بر آتش افروخته ریخته اند:

<https://www.youtube.com/watch?v=tvqXdKKSEI0>

<https://www.youtube.com/watch?v=c285mAeQGNs>

من البته اینجا مجال بحث دو جوانب بر موضوع را ندارم ولی نمیتوانم از چیز هایی مانند «چرا منیره یوسفزاده معاون عشقی وزارت شد» با آن بی منطقی و حرافی و چرت و پرت ابلهانه؛ مراتب انزجار شدید خویش را ابراز ندارم. و همسطح با خودش نپرسم وقتی قریب تمام مملکت را نرخران بی یال و دم لگدمال میکنند و مافیای فساد افغانستان سوز کشور را به بحران و تباهی غرقه و غرقه تر میسازند؛ صدا و قلم و تصویر و انتقاد و اعتراض شما عالیجنابان کجاست یا درچه حدیست؟؟:

https://www.youtube.com/watch?v=kkb9OYJ_OSQ

آرزومندم هرچه زود تر «شر به خیر» مبدل گردد و از این هیاهو 99 درصد غرض ورزانه و ردیلانه؛ زنان و دوشیزگان پاکیزه و آزاده مان زیان نبینند و جنبش گشن بیخ ، قربانی ها داده، مرارت کشیده و پیشرونده آزادی و برابری و آگاهی و دانائی و کار و ترقی زن افغانستان هنوز قوی تر و تواناتر گردد!

توسط: [محمد عالم افتخار](#) تیر ۱۹، ۱۳۹۶

درود بر همه جواندختران و جوانپسران خود جوش و خویشتن ساز و اکتیف و دینامیک افغانستان!
درود بر منیره یوسف زاده که برازنده ترین نماینده و الگو و هیروی این قشر برومند هموطن استند. از وقت ها آرزو داشتم که پیرامون سیمای زیبا و الهامبخش و شخصیت ناب و تاپ خانم گرامی و گرانمایه منیره یوسف زاده عرض و سخنی بایسته به عزیزان داشته باشم ولی شانس یاری نمیکرد.



مایلم پیشاپیش شما را با نگرش و نگارشی از این عزیز؛ آشنا و تحریص و تشنه بگردانم:
منیره جان طی نوشته پر احساس و پرمفهومی از جانب مادر برای دخترش؛ در برج دلو ۱۳۹۱ (7سال پیش) سرایشی میکند که فرنام دارد: [نامه‌ای به نسل آینده](#)

در یک فراز این نامه میخوانیم:

«وقتی آقای رئیس جمهور برادران ناراضی را به صلح میخواند، خندهام میگرفت، دلم میخواست صدایم به گوش رئیس جمهور برسد و بگویم آقای رئیس جمهور، شهر پر از ناراضی است. ناراضیان حکومت تو تنها کسانی نیستند که انتحار می کنند، انفجار می کنند، مکتب می سوزانند، خانه خلق ویران می کنند، فتوا می دهند، جهاد را واجب می دانند و در میان کلدان های پاکستانی با ساز پاکستانی رقص قدغنی می کنند. تو تعداد کمی از ناراضیان را می شناسی آقای رئیس جمهور؛ من ناراضیان زیادی را می شناسم، اما از شدت فقر، از شدت دوستی وطن و از قوت وجدان هیچ وقت سلاح به دست نگرفتند و گلویی را آغشته به خون نساختند. ناراضیان شهر همان معلم است با معاش بخور و نمیر، همان طفل است که آرزو دارد یکبار شیشه موتر تو را و یا قوماندان ناتو را پاک کند تا شما جیب های تان را بتکانید و به او ۲۰ افغانی بدهید. ناراضی همان طفل اسفندی است که با تمام رشک به آرامش طفل ما، آرسایش مان را اسفند می کند.

دخترم تو به این ناراضیان بباندیش! ناراضیانی که هیچ کمره تلویزیونی، هیچ مایک خبری و هیچ تمویل کننده خارجی از ناراضیاتی او خبر ندارد و هیچ کس آنها را به رضایت نمی خواند.

امید آینده ام، بیزارم از انقلاب های بدون فکر و فکرهای بدون انقلاب، می دانی، ترا به گذشته می برند و می گویند گذشته بهتر از دیروز بود. می خواهند همیشه تأسف بخوری و از آینده ناامید گردی. تو هیچ وقت به دنبال تجدید گذشته نباش. هر دوره درد های خاص خودش را داشت. امروز مردم از قیام های خویش پشیمان هستند و از حمایت های افراطی و ناآگاهانه خویش گریزان و در گذشته خویش غرق اند. تو به دنبال آینده خوب باش و از گذشته تجربه بگیر، که ما در گذشته اشتباه کردیم. دخترم هر بلایی سرآت می آورند و به تو می گویند مرحله گذار است، به تو می قبولانند که تحمل کنی و این تحمل باعث می شود که حرکت نکنی به سوی پیشرفت. مثل حالا که مرحله گذار می گویند و در فساد اداری اول می شویم و در آلودگی محیط زیست و در خشونت.

سخن بسیار است همچون درد ها. دلم می خواهد بر سر هم نسلانم فریاد بزنم و بگویم شما را چه شده است؟ تا چه وقت در انتظار منجی هستید؟ چرا خودمان، منجی خودمان نباشیم؟ شاید تو هم فریاد بزنی مثل من و شاید تو هم نامه ای بنویسی برای نسل آینده ات. امیدوارم تو مثل من از نداشته های نویسی و بر داشته های دروغین و نامؤثر نگریی. دخترم ما در تاریخ جای می گیریم و تو ما را ورق خواهی زد و به محکمه ذهنات می سپاری. من شرمنده تو ام!»

تا جاییکه من استنباط کرده ام منیره یوسف زاده سی سال و اندی پیش در خانواده یک مهاجر فقیر افغانستانی در ایران به دنیا آمده و در کودکی پدرش را از دست داده بوده است؛ لذا تکفل او و چند خواهر و برادرش به دوش مادر می افتد که خوشبختانه زن با سواد و با همتی بوده و در دیار غربت خود را به جای پدر نیز وقف فرزندان کرده است. منیره شخصاً هم از هفت ساله گی به قالبین بافی می پردازد تا به مادرش مددگار شود. او در ضمن دوره های تعلیمات ابتدایی و ثانوی را در ایران طی میکند و به مثابه شاگرد اول فراغت یافته در کانکور حایز نمرات دانشگاه طب میگردد ولی بنابر مجبوری ها دانشگاه علوم سیاسی را میخواند. او همزمان به پیگیری لیسه و دانشگاه؛ معلمی یک تعداد دانش آموزان مهاجر هموطن را به عهده میگیرد که به تدریج مبدل به مکتبی ۳۰۰۰ نفری در دهکده اراک ایران به نام «فارابی» میگردد و منیره آنرا در سفارت افغانستان مقیم تهران رسماً راجستر میکند. او خود میگوید: «تا اوایل سال ۱۳۸۶ در ایران زندگی می کردیم. پدرم را به یاد ندارم..، اما مادرم همیشه ترجیح می داد در مهاجرت باشیم. زیرا با محدودیت های زنان در جامعه افغانی آشنا بود. اما من بسیار علاقه داشتم که به افغانستان بیایم».

سرانجام در سال ۱۳۸۶، منیره و خانواده اش به کشور می آیند. آن ها با آمدن به وطن با مشکلات زیادی روبهرو می شوند، از فقر گرفته تا بیکاری و از فساد اداری گرفته تا تقلب و فساد در استخدام کارمندان در ادارات. میگوید: «در افغانستان روزهای بدی را سپری کرده و زندگی سختی را گذرانده ام، .. در حالی که در ایران زندگی آرام و آسوده داشتم، اما غرور و روحیه کشورم را نداشتم».

با تلاش ها و رقابت های فراوان، این خانم موفق می شود در یکی از موسسات خصوصی برایش کار پیدا کند. رو بهرفته «سه سال در اداره مصباح (افسآی ان سی کا) به حیث مشاور حقوقی، یکسال در موسسه «سی سی آی ای» (مرکز هنرهای معاصر افغانستان) به حیث مسوول هماهنگی و ارتباطات و سپس در ارگان های محلی در پست های مختلف کار کرده است و کار میکند.

منیره لیسانس حقوق را هم از دانشگاه کابل گرفته و حالا نیز برای کسب ماستری به تحصیل ادامه میدهد. وی در ۱۷ ساله گی ازدواج کرده ولی شوهر را زود از دست داده است حاصل این ازدواج یک دختر دوازده ساله میباشد که شمه ای از خطابییه مادر را عنوانی اش خواندید و متباقی را اینجا در یابید:

<http://www.muhaajer.com/dari/87.html>

منیره در ۹ ساله گی به سرودن شعر و نگاشتن مقالات می پردازد که مورد استقبال مطبوعات محلی و خوانندگان قرار میگیرد و جوایزی کسب میکند؛ ولی به حکم عقلانیت منطقی زیاد دنبال شاعری نمی رود و آنرا برای هدف های بلند روشنگری و بیداری بخشی که در برابر خویش قرار داده؛ ناتوان می یابد. لذا بر ادبیات سیاسی و اجتماعی و روانشناسانه پای می افشرد. در حدود پنجاه مقاله از این دست به «مطبوعات مطرح خبری» انتشار داده و ویلاک مستقلی در فضای مجازی راه اندازی کرده که «شید دوخت = دختر خورشید» نام دارد:

<http://shiddokht.blogspot.com>

او در عین حال؛ آدمی است با دینامیزم بلند اجتماعی؛ تنها قرار داشتن پشت میز دفتر و مدرسه؛ راضی اش نمیکند؛ فعال مدنی و کنشگر پر حرارتی که در عرصه بیداری و توانبخشی زنان است؛ شهرت و جاهتتش را هم مرهون همین کوشندگی های خودش میداند و باور دارد که:

«زنان باید با ویژگی های زنانه اش پذیرفته شوند، زنان نباید بیشتر از این منتظر حمایت مردان بمانند، حتی تبعیض مثبت نسبت به زنان نیز کار نادرستی است».

او درین راستا تأملات و تفکراتی دارد که نه تنها در مقالات و سخنرانی هایش منعکس میشود بلکه میکوشد به اصل ها و پذیره های حقوقی و قانونی مبدل گردد؛ او خویشتن را مکلف به دادخواهی برای زنان می یابد و میگوید:

«یکی از جدی ترین دادخواهی های من در مورد فرخنده بود به خصوص زمانی که تابوت فرخنده را سرشانه هایم حمل می کردم.

گشایش اولین گالری هنرهای معاصر به نام گالری شمامه که مخصوص زنان است نیز یکی از اقداماتی است که در زمینه دادخواهی زنان داشتم».

او با بهره گیری از اطلاعات و امکاناتی که در ارگانه های محل دارد؛ مسایل و مصایب زنان را در مقیاس کشور مورد توجه خاصتری قرار داده و موفق شده است زنانی را مثلاً از سنگسار شدن رهایی بخشد..

در مورد موقعیت خودش در اجتماع میگوید :

«به حیث یک زن و یک جوان طبعاً مشکلاتی را دارم اما به نظر من نبودن مشکلات و نبودن دشمنان و رقیبان برای حذف تو، در جامعه اکثریت بی سواد و اکثریت بد فرهنگ، عجیب است.

من قبلاً معلم بودم و می دانم اصلاح جامعه بسیار مشکل است مخصوصاً در جامعه ای که کمتر اقدامی برای اصلاح و همديگر پذیری وجود دارد».

منیره یوسف زاده اخیراً به ابتکارات دیگری مانند راه اندازی نهاد «پُل» هم دست یازیده، ویدیوی زیر میتواند شما را بهتر و صمیمی تر با این خاتم فعال مدنی آشنایی بخشد:

https://www.youtube.com/watch?v=AGCyM7tSs_s

رهرو آن نیست که گه تند و گهی خسته رود

رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود

با اینهم پارادوکس هایی در مورد منیره توجه بر انگیز میباید؛ مانند آنکه میفرماید:

«هیچ وقت یادم نمی آید مادرم صورتمان را بوسیده باشد چون اصلاً فرصت مادر بودن را نداشت و بیشتر مرد بود تا یک زن»!

مادری با آن عواطف فداکارانه و در عین حال خردمندی و اوصاف برارنده انسانی که توصیف میشود؛ ممکن نیست مانند یک ربات؛ تنها به تر و خشک کردن و سیر ساختن فرزندانش پرداخته با اخم و تخم رد شود و یکسو بیایستد. مسلم این است که او هم به جای پدر و هم به جای مادر؛ به فرزندان خوب و خواستنی و لطیف و زیباییش میرسد منجمله ولو برای رفع و دفع خستگی های زحمات و مشقاتش، همان ها را؛ هی به بغل می فشارد و می بوسد.

این چنین در رابطه به پیشداوری هایش حین تقرر و معرفی به وظیفه در ریاست عمومی ارگانه های محل گفته است:

«برای من عجیب و خوشایند این بود که زمانی در این بست معرفی شدم. از سوی همکارانم که تعدادشان در ولایات زیادتر است، عاجل پذیرفته شدم و بسیار مورد احترام قرار گرفتم. این عجیب بود چون توقع این را نداشتم و خودم را برای یک مبارزه طولانی آماده کرده بودم».

مگر جز به این معناست که دریافت ها و قضاوت ها و شناخت ها از کلیت اجتماع افغانستان و لایه لایه آن؛ غیر قناعت بخش بوده است که اصلاً و اساساً هم طبیعی و بدیهی میباید!

شاید مهمترین پارادوکس؛ همان احساسات در برابر زادگاه و تربیت گاه و تعلیمگاه سازنده دوران کودکی و نوجوانی (ایران) و در برابر میهن پدري (افغانستان) باشد. هنوز ثابت نشده است که پاتریوتیسم یا پدر وطن دوستی حایز کدام ژن در آدمی باشد و لذا تنها به برکت باور ها و خرده فرهنگ هایی که پدر و مادر دارد و به فرزند منتقل میگرداند و نیز به طریق

آموزش‌ها و اکتسابات از اجتماع پیرامونی؛ این احساسات به گونه‌های سلیم یا مرضی در ما رشد میکند؛ گونه‌های مرضی همانا آمیختگی آن با عواطف کور قوم پرستی و قبیله‌گرایی و غیر ستیزی و تعصبات مذهبی و تنفرهای دیگر است. لهذا این را که محترمه منیره آهنگ کوچیدن به وطن نادیده و جنگ زده و خونین و آتشین میکند؛ بر خلاف میل مادرش که ماندن در ایران را می‌خواهد که مصئون‌تر است و خود هم می‌گوید «در ایران زندگی آرام و آسوده داشتم» صرفاً حواله به احساسات پاتریوتیستی دادن؛ واضحاً مبالغه و حتی غلو است و بایستی عوامل و انگیزه‌های نیرومند عینی و ذهنی دیگری نیز داشته باشد.

هكذا اینکه محترمه منیره؛ پس از بازگشت به افغانستان نسبتاً به آسانی توفیق به دست آوردن کارهای قابل ملاحظه و بالاخره مقام‌های بزرگ دولتی را حاصل کرده‌اند؛ در کشور و دولت درجه اول در فساد اداری و خشونت و زن‌ستیزی و حاکمیت روابط بر ضوابط؛ همینطور «خدای په جات!» خریدن نیست؛ لاجرم مساعدت‌های سیاسی و سازمانی و جناحی بایستی وجود داشته باشد و چه بسا که همچو فاکتورها بایستی کم از کم یکی از موجبات در عودت ایشان از هجرت بسیار سابقه در ایران نیز بوده است.

یکی از واقعیت‌های عینی و بارز در سی سال اخیر افغانستان هم این است که علی‌الرغم دشواری‌ها و محدودیت‌ها و حتی خصومت با افغانها در لایه‌های از جامعه ایران؛ جوانان دختر و پسر زیادی از هموطنان مان که به طریق هجرت یا به خاطر کار به آنجا رفته بودند و یا هم به نحوی از انحاء دیگر امکانات تعلیم و تحصیل در ایران پیدا کردند؛ بنابر سطح بلند فنی و علمی و فرهنگی آنکشور؛ اغلب حایز اندوخته علمی و فنی سرشاری گردیدند و به مثابه شخصیت‌های دراک و فهیم و وسیع اندیش و لایق و حاذق به افغانستان برگشتند و خوشبختانه این روند و روال ادامه دارد؛ لهذا با اینکه خانم منیره یوسف زاده ملکات و استعداد‌های منحصر به فرد هم دارند؛ معهداً در شمار همین دسته از هموطنان جوان و عزیز مان قرار می‌گیرند.

و اما بیشترین و بارزترین و نامنتظره‌ترین پارادوکس‌ها را مقاله اخیر ایشان به دست میدهد که در توبیخ و تقبیح شمار کثیری از هموطنان نگاشته‌اند که مخالف استفاده تبلیغاتی شیطنت‌آمیز از سخنان اشتباه یا هم‌یاوه‌گویی رئیس‌جمهور آخوندی ایران؛ به نفع انحصار گران‌قدرت سیاسی و تکران ناعاقبت‌اندیش در دولت نامنهاد «وحدت ملی» افغانستان می‌باشند.

حتی چنانکه می‌بینید این اکثریت بزرگ با گردش بیباکانه قلم توانای محترمه منیره یوسف‌زاده مطلقاً دارای بیماری‌های روحی به قرار ذیل دسته‌بندی میشوند:

- ۱- نابه‌نجاری روانی
 - ۲- خودآزاری و خودویران‌گری
 - ۳- دیگرآزاری و دیگرویران‌گری
- لطفاً این مقاله‌ها را به دقت و با مسئولیت بخوانید و با حقایق عینی و بدیهیات منجمله با آنچه که از خود نویسنده درین مجمل آوردم مقایسه بفرمائید:

اعتراض روحانی؛ پژواک توانایی‌ها و لیاقت حکومت ما

توضیحات

نوشته شده توسط منیره یوسف‌زاده

۸،۷،۲۰۱۷



صدای اعتراض آقای روحانی، در واقع انعکاس غرور آبی افغانستان و اعاده‌ی اعتبار در هم شکسته‌ی آن در چانه‌زنی‌های حقوقی و دیپلماتیک بود. این صدا، پژواک توانایی و لیاقت افغانستان در مدیریت آب‌هایش و تثبیت موقعیتی تازه و برتر در

یکهتازی‌های منطقه بود. صدای اعتراض رییس‌جمهور ایران، آهنگ عروج یک ملت تحقیر شده در محیط بین‌الملل و تلافی بخشی از بی‌عدالتی‌های رفته بر آن بود. دیدن هم‌زمان عیوب و مزایای یک شخصیت و به عبارتی، مشاهده‌ی نیمه‌ی پُر و خالی پیاله، از ویژگی‌های یک ذهن و روان سالم است. اما کسانی که مدام ضعف‌ها را انگشت‌نشان می‌سازند و بر قوت‌ها چوب انکار می‌بندند، چند نکته را حکایت و تثبیت می‌کنند:

۱- نابهنجاری روانی

۲- خودآزاری و خودویران‌گری

۳- دیگرآزاری و دیگرویران‌گری

از آنجایی که جهان ما محصول آرا و اندیشه‌های‌مان است، افکار مغشوش و پریشان می‌تواند دنیای ملموس و واقعی ما را تاریک و بی‌سروسامان بسازد.

یکی از نقاط و جاهایی که به‌شدت پریشانی روحی بسیاری از مردم افغانستان را برجسته و نابه‌سامانی‌های اجتماعی و سیاسی‌مان را توجیه می‌کند، نحوه‌ی تحلیل و داوریمان درباره‌ی اقدامات و دست‌آوردهای حکومت است. در سه سالی که از عمر دولت وحدت ملی گذشت، با مرور بر نوشته‌ها و تحلیل‌های بسیاری از هم‌وطنانم این نکته را به‌فراسوی دریافته‌ام که روان جمعی ما میل شدیدی به نفی کامل و سرتاسری کارنامه‌ی حکومت وحدت ملی و انتشار یأس و بدبینی در میان مردم دارد. یعنی روان اکثریت جامعه‌ی ما حتا از اقدامات، برنامه‌ها و همچنین استعدادها و پتانسیل‌های مثبت حکومت، برداشت و تحلیل منفی ارایه می‌دهد. اما نکته‌ی دردناک‌تر این است که اگر یک سر‌پیکان این تحلیل‌ها به حکومت اصابت کند، سر‌های دیگر آن، خود این تحلیل‌گران و سپس جامعه‌ی ناکام افغانستان را مجروح می‌سازد. انسانی که یک‌سره آیه‌ی یأس می‌بافد و کمر به نفی امیدها و دست‌آوردها بسته، در مرحله‌ی نخست خود را شکنجه و ویران می‌کند و در مرحله‌ی بعد، این شکنجه و ویران‌گری را به اطرافیان و جامعه سرایت می‌دهد و در یک زنجیره و دوران منطقی، نتیجه این می‌شود که روزنه‌های امید، اعتمادبه‌نفس، پویایی و بالنده‌گی در اجتماع مسدود می‌گردد و جمعیتی پر از غم، ساکن و سرخورده فضا را مشحون می‌سازند. این روان‌پریشی در تحلیل و به‌تبع آن، خودآزاری و دیگرآزاری را می‌خواهد با روایت و اکنش اکثریت کاربران و تحلیل‌گران فیس‌بوکی - که بخشی از آن‌ها نیز تعدادی از فعالان مدنی و رسانه‌ای و حتا قشر نخبه‌ی کشور به‌حساب می‌آیند - در رابطه با خبر سخنان جنجالی رییس‌جمهور ایران پیرامون احداث سد سلما و اظهار نگرانی‌اش از احداث بندها و سدهای متعدد در افغانستان، تشریح و تبیین کنم. آقای روحانی در کنفرانس بین‌المللی مقابله با گردوغبار در تهران گفت: «ایران نمی‌تواند نسبت به احداث سدها و بندهای متعدد در کشور همسایه‌اش افغانستان بی‌تفاوت بماند و حتا بخشی از این برنامه‌ها و فعالیت‌ها به‌دلیل تأثیرات مخرب زیست‌محیطی‌اش باید متوقف گردد.» این سخنان توأم با عجز و تکبر رییس‌جمهور ایران برای شماری همچون من، جرقه و بهانه‌ای شد تا دست‌کم از برخی برنامه‌های زیربنایی و توسعه‌ای حکومت، یعنی از کارنامه‌ی سدسازی و بهره‌گیری از آب‌های افغانستان و خصوصاً احداث سد سلما، یاد و تقدیری به‌عمل آوریم. اما این یادآوری و ستایش، رگ تحلیل‌گری‌های نفی‌محور و پریشان‌مخاطبان را پُنداند و هرکس به طریقی تقلا کرد که خط بطلان بر این بخش از کارنامه‌ی حکومت بکشد. عده‌ای گفتند این سد را حکومت کنونی نساخته است. عده‌ای بر بی‌هودگی و ناکارمگی این سد پای فشرده‌اند. عده‌ای گفتند که اصلاً چنین سدی ساخته نشده است. عده‌ای این موضوع ملی را با مسایل گروهی و شخصی درآمیختند و عقده‌های دل را تازه کردند، و درمندانہ حتا عده‌ای بر حکومت افغانستان حمله بردند و در عوض از موضع ایران و برانده‌گی‌های رییس‌جمهورش دفاع کردند. در این میان، فقط عده‌ی محدودی به نقد عالمانه‌ی موضوع و یا هم دفاع از کارنامه‌ی سدسازی حکومت پرداختند و بدبختانه که این عده نیز از سوی عده‌ای مخالف، متهم به مزدوری برای حکومت و خیانت به مردم شدند.

در منطق چنین اشخاصی، کارکردن در حکومت نوعی خیانت به‌حساب می‌آید و تعریف از دست‌آوردها نیز چالپوسی و تملق. در مرام این عده، یا در حکومت نباید حضور داشته باشید و یا اگر حضور داشتید، این حضور باید ویران‌گرانه و براندازانه باشد. این در حالی است که همیشه انتقاد دارند که چرا اشخاص شایسته و کارا به کار گماشته نمی‌شوند. چنین نگرشی، یعنی استقبال از تخریب و شورش و گردش باطل در تونل‌های حسرت‌بار تاریخ. اگر از سایر بندها و سدهای در دست احداث و نوسازی در دولت فعلی بگذریم، در مورد بند سلما که توسط رییس‌جمهور غنی افتتاح شد، می‌توان گفت که حتا اگر همه‌ی کارهای این سد در دوره‌ی آقای کرزی تکمیل شده باشد، آب‌گیری و بهره‌برداری از آن، معنای پیروزی ملت و دولت بر دسیسه‌ها و اراده‌های باطل را می‌دهد؛ کشورهایی که به روش‌ها و دلایل مختلف مانع اجرا و اكمال این طرح می‌شدند و تمام محاسبات‌شان را برای خاک‌خوردن این سد و پیوستن آن به تاریخ ناکامی‌های ما متمرکز کرده بودند. جنگ‌های بی‌پایان در کشور، ضعف اراده و مدیریت در حکومت‌های گذشته، تمام همسایه‌های ما را که از آب‌های جاری در افغانستان سود می‌بردند به این امید و اطمینان رسانده بودند که طرح‌هایی مانند بند سلما یا روی کاغذ باقی خواهند ماند و یا در روی زمین نیمه‌کاره رها خواهند شد. اما فقط اراده‌ی قاطع حکومت وحدت ملی بود که خطای محاسباتی همسایه‌ها را مبنی بر ذلت و محرومیت همیشگی افغانستان آشکار ساخت و این آشکارسازی، صدای اعتراض رسمی همسایگان را

برانگیخت. صدای اعتراض آقای روحانی، در واقع انعکاس غرور آبی افغانستان و اعاده‌ی اعتبار در هم‌شکسته‌ی آن در چانه زنی‌های حقوقی و دیپلماتیک بود. این صدا، پژواک توانایی و لیاقت افغانستان در مدیریت آب‌هایش و تثبیت موقعیتی تازه و برتر در یک‌تازی‌های منطقه بود. صدای اعتراض رییس‌جمهور ایران، آهنگ عروج یک ملت تحقیرشده در محیط بین‌الملل و تلافی بخشی از بی‌عدالتی‌های رفته بر آن بود. این‌که اکنون جانب ایران از مطالعات عمیق زیست‌محیطی منطقه‌ای در احداث سدها، مراعات حقوق همسایگی و هم‌سرنوشتی، احترام به رژیم حقوقی رودخانه‌های مرزی، رعایت کنوانسیون‌های بین‌المللی و هم‌زیستی با سیاست بُرد - بُرد با افغانستان سخن می‌گوید، در شرایطی است که با احداث سد سلما و بازسازی بندهای دیگر، ولایت‌های شرقی ایران با خطر خشک‌سالی و آلودگی هوا و گردوغبار روبه‌رو شده و آثارش به تهران نیز رسیده است. یعنی برعکس‌شدن معادله در آب‌های مرزی ما و ایران و در نهایت سایر همسایه‌گان. می‌دانیم که اخلاقاً نباید از خشک‌سالی در ایران و رنج مردمانش استقبال کنیم و عقلاً و منطقاً باید حقوق بین‌الملل و پاس همسایگی را به‌جا آوریم، اما واقعیت جهان سیاست همواره کم‌ترین توجه را به اخلاق و حقوق داشته و یک‌سره بر اسب کامروایی در هنگام قدرت شلاق زده است. چنان‌که پاکستان و ایران همیشه ناخن‌های افکار ما را فشرده‌اند و با تضييع حقوق اساسی مردم ما، راه پیش‌رفت و تأمین منافع یک‌جانبه و خودخواهانه‌ی خود را هموار کرده‌اند. در همین مورد آب‌های مشترک، ایران و ترکمنستان بدون در نظر گرفتن افغانستان و حقوق بین‌الملل، سد دوستی خودشان را اعمار و با آب‌های هریرود که از کوه‌های افغانستان سرچشمه می‌گیرد، پُر کردند و در این میان به مردم ما سهمی جز درد و دریغ و حسرت قایل نشدند. ما در چنین معادله‌ای، بی‌پروایی و بی‌معرفتی سیاسی همسایه‌گان را با جسارت و شجاعت پاسخ داده و حقوق افغانستان را از موضع قدرت طلب‌گار شده‌ایم. رژیم حقوقی رودخانه‌های مرزی به کشوری که هم رودخانه از کوه‌های آن سرچشمه گرفته و هم بخش بزرگی از آن را در خود جا داده، امتیاز و برتری قایل می‌شود، اما افغانستان به‌رغم داشتن این شرایط در باره‌ی هریرود، هرگز از مزایای حقوقی آن بهره‌مند نشد. اکنون سد سلما برج و بارویی محکم برای تثبیت این حقوق شده است. جانب ایران می‌تواند برای تعیین حق‌آبه‌ی خود، هیأت‌های بین‌المللی را دعوت کند و اگر حق و امتیازی بیش از فیصله‌ی حقوق‌دانان بین‌المللی می‌طلبد، باید در میز مذاکره و معامله جانب افغانستان را امتیاز و پاداش مضاعف دهد. در پایان اضافه باید کرد که هر حکومت و رییس‌جمهوری مانند هر نهاد و سیاست‌مدار دیگر ضعف‌ها، خلاها و کاستی‌ها و اشتباهاتی نیز دارد و هرگز از دایره‌ی نقد خارج نیست، اما نقد جدا از آن‌که با عقده‌گشایی و پیران‌گری متفاوت است، ماهیت عالمانه و اصلاح‌گرانه دارد. نقد مخاطبش را چه رییس‌جمهور باشد و چه یک فردی عادی مملکت، به شنیدن مشتاقانه و پذیرش اشتباه‌ها و جبران آن‌ها دعوت می‌کند. نقد سازنده بر کارنامه‌ی حکومت وحدت ملی و چپ‌نیش عیوب و مزایای آن و ارایه‌ی راهکار و پیشنهاد می‌تواند ظرفیت‌های دولت و مردم را ضرب صد کند و راه رسیدن به سعادت و رفاه همه‌گانی را هموار سازد.